

## به کارگیری پوشاک و بافته‌ها در متون نظم و نثر ادب فارسی (از آغاز قرن پنجم تا آخر قرن هشتم)

مریم غفوران<sup>۱</sup>، عبدالرضا مدرس زاده<sup>۲</sup>، مهدی پرهام<sup>۳</sup>

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران

\* ایمیل نویسنده مسئول: Modarreszadeh@iau.ac.ir

### چکیده

لباس و بافته از جمله عناصری است که شناخت آن منجر به شناخت فرهنگ، تمدن و هویت یک ملت می‌شود و از طرفی بر ادبیات فارسی نیز تأثیر گذاشته است. بنابراین از جمله مواردی که در متون نظم و نثر قرن پنجم تا هشتم دیده می‌شود، انواع پوشاک و بافته است. این حال؛ پژوهش در مورد پوشاک و تأثیر آن در ادبیات از مباحثی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بدین منظور موضوع این تحقیق که به روش توصیفی و تحلیلی است «به کارگیری پوشاک و بافته‌ها در متون نظم و نثر ادب فارسی (از آغاز قرن پنجم تا آخر قرن هشتم)» انتخاب شده است. نتایج نشان می‌دهد شاعران و نویسندگان قرن پنجم تا هشتم همچون شاعران در دوره‌های مختلف به انواع پوشاک و بافته همچون حله، خرقة، دستار، قبا، اطلس، بوقلمون، پرنیان، توی و ... اشاره کرده‌اند که بیانگر اهمیت پوشاک و بافته‌ها و انواع آن در زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم آن روزگار بوده است. همچنین گاه لباس بیانگر موقعیت اجتماعی بوده و گاه موجب شده شاعران و نویسندگان دست به تصویرآفرینی بزنند.

کلیدواژگان: پوشاک، بافته، متون نظم و نثر ادب فارسی، قرن پنجم تا هشتم



شیوه استناددهی: غفوران، مریم، مدرس زاده، عبدالرضا، و پرهام، مهدی. (۱۴۰۶). به کارگیری پوشاک و بافته‌ها در متون نظم و نثر ادب فارسی (از آغاز قرن پنجم تا آخر قرن هشتم). گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۵)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۲ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۹ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۴ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶

## The Treasury of Persian Language and Literature

### **The Use of Clothing and Textiles in Persian Poetic and Prose Texts (From the Early Eleventh to the Late Fourteenth Century)**

Maryam Ghafouran<sup>1</sup>, Abdolreza Modarrezadeh<sup>1\*</sup>, Mehdi Parham<sup>2</sup>

1. Department of Persian Language and Literature, Kas.C., Islamic Azad University, Kashan, Iran

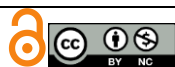
2. Department of Persian Language and Literature, Isl.C., Islamic Azad University, Islamshahr, Iran

\*Corresponding Author's Email: Modarrezadeh@iau.ac.ir

#### **Abstract**

Clothing and textiles are among the cultural elements whose study contributes to an understanding of the culture, civilization, and identity of a nation; at the same time, they have also exerted a notable influence on Persian literature. Accordingly, various types of clothing and textiles constitute recurring elements in Persian poetic and prose texts produced between the eleventh and fourteenth centuries. Nevertheless, research on clothing and its influence on literature has received comparatively limited scholarly attention. For this reason, the present descriptive-analytical study, entitled "The Use of Clothing and Textiles in Persian Poetic and Prose Texts (From the Early Eleventh to the Late Fourteenth Century)," was undertaken. The findings indicate that poets and prose writers of the eleventh through fourteenth centuries, like literary figures of other historical periods, referred to a wide variety of garments and textiles, including ḥulla (robe), khirqa (cloak), dastār (turban), qabā (robe or coat), atlas (satin), buqalamūn (multicolored or iridescent fabric), parniyān (silken fabric), tūzī (a type of fine textile), and others. Such references demonstrate the significance of clothing, textiles, and their various forms in the social and cultural life of the people of that period. Moreover, clothing sometimes functioned as an indicator of social status, while in other instances it provided poets and writers with a rich source of literary imagery and figurative representation.

**Keywords:** *clothing, textiles, Persian poetic and prose texts, eleventh to fourteenth centuries*



**How to cite:** Ghafouran, M., Modarrezadeh, A., & Parham, M. (2027). The Use of Clothing and Textiles in Persian Poetic and Prose Texts (From the Early Eleventh to the Late Fourteenth Century). *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(5), 1-16.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 March 2026

Revise Date: 13 August 2026

Accept Date: 20 August 2026

Initial Publish: 05 September 2026

Final Publish: 22 December 2027

## مقدمه

لباس همیشه برای بشر مسئله‌ای تمدن‌ساز بوده است. در تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین، پوشاک قدمتی کهن دارد و تنوع زیادی در رابطه با پوشاک گروه‌های مختلف اجتماعی دیده می‌شود. از طرفی، توجه و تمرکز بر لباس و پوشش یکی از مواردی است که در متون ادبی حضور چشمگیری دارد و شاعران مختلفی همواره به پوشش و بافته‌ها توجه داشته‌اند. از این‌رو، مطالعه آثار شاعران و شاهکارهای ادب فارسی، به‌ویژه قرن پنجم تا هشتم، می‌تواند راهگشای بسیاری از مقولات فرهنگی و تحقیقات جامعه‌شناختی باشد. برای این منظور، در این تحقیق موضوع “به‌کارگیری پوشاک و بافته‌ها در متون نظم و نثر ادب فارسی (از آغاز قرن پنجم تا آخر قرن هشتم)” انتخاب شده است.

از جمله راه‌های تبیین و بررسی پوشاک و بافته‌ها، انعکاس آن در ادب فارسی است؛ چراکه در متون منظوم و منثور شاعران و نویسندگان ادب فارسی، پوشاک و بافته مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به این‌که پژوهش‌های صورت گرفته نشان‌دهنده این امر است که متون نظم و نثر ادب فارسی (از آغاز قرن پنجم تا آخر قرن هشتم)، کمتر مورد واکاوی قرار گرفته است، تحقیق در رابطه با “به‌کارگیری پوشاک و بافته‌ها در متون نظم و نثر ادب فارسی (از آغاز قرن پنجم تا آخر قرن هشتم)” از ضرورت و اهمیت برخوردار است.

## پیشینه تحقیق

پژوهش‌های پراکنده‌ای نزدیک به موضوع تحقیق دیده می‌شود. در داخل کشور، علی سیدین در سال ۱۴۰۴ کتابی با عنوان “پشمینه‌پوشان” نوشته است. کتاب پشمینه‌پوشان فرهنگ‌نامه‌ای است مشتمل بر ۵۳۴ مدخل که با استفاده از منابع متعدد تصوف، فرق صوفیه را از شبه‌قاره هند تا شمال آفریقا برمی‌شمرد و درباره خاستگاه فکری، جغرافیایی و تاریخی‌شان توضیح می‌دهد و نیز تام‌ها، واژگان و اصطلاحات مرتبط را با خوانندگان معرفی می‌کند.

به لحاظ پیشینه خارجی، نفیسه زمانی در سال ۲۰۲۵ تحقیقی با عنوان “تحلیل پوشش کیومرث از منظر منزلت اسطوره‌ای او در شاهنامه پاریس ۹۵۳ هجری قمری” انجام داده است. نتایج پژوهش اذعان دارد که هنرمند عصر صفوی از لباس به‌عنوان نمادی برای نشان‌دادن شأن وجودی کیومرث و قومش استفاده کرده است.

## روش تحقیق

این پژوهش مطالعه‌ای نظری است که به روش توصیفی و تحلیلی است.

## یافته‌ها

### ۱. پوشاک

پوشاک مجموعه جامه‌هایی از پوست، الیاف گیاهی، پشم، کتان و ابریشم و جز آن‌که آن‌ها را در اصل برای پوشاندن اندام‌های بدن و مصون نگه‌داشتن آن‌ها در برابر عامل‌های طبیعی، اقلیمی و آب‌وهوایی می‌پوشند (۱).

### ۲. بافته

بافتن همان عمل بافندگی است و بافندگی فرآیند شکل‌دهی و ساخت پارچه با درهم‌تنیدن دو یا چند مجموعه نخ است. بافته‌ها یا منسوجات نیز عبارت‌اند از لایه‌ای نرمش‌پذیر که از شبکه‌ای از نخ‌ها یا الیاف طبیعی یا مصنوعی تشکیل شده است که نوع نخ‌ها یا الیاف و ساختار و نحوه قرارگیری آن‌ها در کنار یکدیگر ساختمان پارچه را به وجود می‌آورد (۲).

### ۳. متون نظم و نثر ادب فارسی

ادب هنری و فنی یعنی “خلق آثار ادبی و در حقیقت ادبیات به‌عنوان وسیله‌ای برای بهتر زیستن و زندگی زیباتر شناخته شده است” (۳). زبان و ادبیات فارسی تاریخی بیش از یک هزاره دارد. این زبان برخی از مشهورترین شاعران و نویسندگان جهان را به خود اختصاص داده است. لذا متون نظم و نثر ادب فارسی قرن‌هاست که مخاطبان را مجذوب خود کرده است.

### ۴. قرن پنجم تا آخر قرن هشتم

همچنین جایگاه اجتماعی و اقتصادی مردم است (۷). پوشاک و بافته در ادب فارسی نیز تجلی یافته و مورد توجه شاعران و نویسندگان مختلف قرار گرفته است؛ از جمله:

• **ابریشم: جامه ابریشمی**

کفن حله شد کرم بهرامه را/ کز ابریشکمجان کند جامه را

(۸)

ابریشم‌بافی در ایران سابقه‌ای کهن دارد. اسناد باقی‌مانده از دوره‌های مختلف ایران به ابزار بافت پارچه پشمی مربوط می‌شود که از حوالی بهشهر به‌دست آمده و حکایت از رواج هنر ریسندگی در شش هزار سال پیش دارد (۹).

• **اطلس**

چو اطلس ساده‌دل باشیم قاری/ ببند نقش چون کمخا نباشیم

(۱۰)

پارچه اطلس از «ابریشم بافته می‌شود و جامه اطلسی جامه ابریشمی پرزداری است که روی آن پرزدار و پشتش بی‌پرز است و پرزش کمتر از مخمل است» (۱۱).

• **برگ در معنای پوشش**

به‌طورکلی، انسان‌ها برای سازگاری با محیط اطراف، از قدرت عقل و خرد استفاده می‌کنند تا زندگی خود را در طبیعت لذت‌بخش و دلپذیر کنند. یکی از این روش‌ها، لباس است. درواقع «پوشاک بر مبنای تفکرات و نیازهای اقلیمی، مادی و معنوی پدید آمده و آینه تمام‌نمایی از تاریخ زندگی بشری در اعصار گوناگون می‌باشد».

(۱۲) فردوسی نیز برگ را در معنای پوشش به کار برده است:

همه کار مردم نبودى به برگ/ که پوشیدنى‌شان همه بود برگ...

(۱۳)

• **پرنیان**

آمد این نوبهار توبه‌شکن/ پرنیان گشت باغ و برزن و کوی

(۸)

قرن پنجم تا آخر قرن هشتم در ایران دربرگیرنده حکومت سلسله‌های مختلفی از جمله سلجوقیان، غوریان، خوارزمشاهیان و در نهایت حکومت مغولان بوده است و شاعران و نویسندگان بزرگی مانند عنصری، فرخی، منوچهری، معزی، سنایی، انوری و عطار و... داشته است.

۵. کاربرد پوشاک و بافته در ایران

پوشاک «در جامعه‌های اولیه، نقش حفاظتی داشته و برای مصون نگه داشتن بدن انسان در برابر عامل‌های طبیعی و اقلیمی به کار می‌رفته است؛ اما بعدها با توسعه فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ها و شکل‌گیری عقاید دینی مذهبی، پوشاک و نوع رنگ، جنس، شکل و سبک دوخت آن‌ها، زمینه و نقش فرهنگی یافت».

(۴) لباس در ایران کاربردهای زیادی دارد. مثلاً می‌تواند با ایجاد مانعی بین پوست و محیط، به‌عنوان محافظ در برابر عناصر، سطوح خشن، سنگ‌های تیز، گیاهان خارش‌آور و نیش حشرات عمل کند. لذا توسعه لباس عمیقاً با تکامل انسان مرتبط است، به‌طوری‌که لباس‌های اولیه احتمالاً از پوست حیوانات و الیاف طبیعی ساخته می‌شدند که برای محافظت و علامت‌دهی اجتماعی سازگار شده بودند (۵).

۶. تجلی پوشاک و بافته‌ها در متون نظم و نثر ادب فارسی

به‌طورکلی، فرهنگ ایرانی متنوع و چندقومیتی است و این در لباس ایرانی منعکس شده است. لباس مهم‌ترین و برجسته‌ترین مظهر قومی و آسان‌ترین و تعاملی‌ترین نشانگر فرهنگی است. «هژمونی فرهنگی در درجه اول از طریق انتقال لباس حاصل می‌شود و با تغییر لباس اعضای یک جامعه، می‌توان سبک زندگی و روش‌های تولید آن‌ها را تغییر داد و تغییراتی در ساختار زندگی اجتماعی ایجاد کرد» (۶). بنابراین، ایران به‌عنوان یک جامعه چندقومی و چندفرهنگی، جمعیت متنوعی دارد که در نقاط مختلف ایران پراکنده شده‌اند. در ایران، لباس منعکس‌کننده ویژگی‌هایی مانند هویت قومی و جغرافیایی، پیوندهای سیاسی، صنفی و مذهبی و

• پلاس

پارچه‌ای پشمین کلفت که درویشان از آن جامه پوشند و نیز چون کسی را ماتم بسیار می‌رسید، لباس از پلاس می‌پوشید. نظام قاری در دیوان البسه، لباس پلاسین را در مقابل جامه‌های دوخته‌شده از اطلس قرار داده، و برای هر یک ارزش خاصی قائل شده است: یکی را کند صوف و اطلس لباس/ یکی را دهد پوستک با پلاس.

(10)

• پلنگینه (پوست)

کیومرث شد بر جهان کدخدای/ نخستین به کوه اندرون ساخت جای

سر تخت و بختش برآمد ز کوه/ پلنگینه پوشید خود با گروه...

(13)

طبق ابیات فوق، کیومرث (پادشاه سلسله پیشدادیان) پلنگینه می‌پوشیده است.

• پیراهن

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت/ سه پیراهن سلب بوده است یوسف را به عمر اندر

یکی از کید شد پر خون دوم شد چاک از تهمت/ سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

رخم ماند بدان اول، دلم ماند بدان ثانی/ نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

(8)

• جامه

بگنجور فرمود پس پهلوان/ که تاج آر با جامه خسروان

همی کرد بخشش همی بر سپاه/ سراپرده و خیمه و تاج و گاه

(13)

• جوشن

دانش اندر دل چراغ روشن است/ وز همه بد بر تن تو جوشن است

(8)

جوشن پوششی است از زره‌های فلزی که سربازان به تن می‌کنند.

• چرم

یکی جامه دارد ز چرم پلنگ/ بپوشد به بر، اندر آید به جنگ همی نام ببر بیان خواندش/ ز خفتان و جوشن فزون داندش

(13)

ببر بیان پوشش جنگ بوده و جنس ببر بیان نیز از چرم پلنگ بوده است (14).

• حله

کفن حله شد کرم بهرامه را/ کز ابریشکمجان کند جامه را

(8)

حله، لباسی بلند است که بدن را بپوشاند.

• خلعت

ابا خلعت فاخر از خر می/ همی رفتی و می نوشتی زمی

(8)

• صوف

مشکین لباس صوف که باریک بوده است/ فکر و خیال آن به شب تار می‌کند.

(10)

• کتان

آن رخت کتان خویش من رفتم و پردختم/ چون گرد بماندستم تنها من و این ماهو

(10)

• کلاه

روی هریک چون دو هفته گرد ماه/ جامه‌شان غُفه، سموری‌شان کلاه

(8)

کلاه: سربند و هر چیزی که از پارچه و پوست و نمد و زربفت و تیرمه و جز آن سازند و جهت پوشش بر سر گذارند.

• کمخا

چو اطلس ساده‌دل باشیم قاری/ ببند نقش چون کمخا باشیم

(10)

کمخا نام چینی پارچه‌ای است که در دوره مغول و پس از آن از شهرت برخوردار بوده است (15).

#### • قبا

از جود قبا داری پوشیده مشهر / وز مجد بنا داری بر برده مشید

(8)

#### • قصب

لباس من به بهاران ز توی و قصبست / به تیرماه خز قیمتی و قز

و سمور

(16)

قصب نام پارچه‌ای ظریف از کتان نرم و یا حریر بوده و در متون

ادبی از جمله در تاریخ بیهقی از آن یاد شده است (17).

#### • لباس

تا لباس عمر اعدایش نگردد بافته / تارتار پودپود اندر فلات آن

فوات

(8)

#### • مندیل

مندیل بر دستار نسوزد بر شمعیت مندیل / این مثل خوانده‌ای کافت

پروانه پر است

(10)

پ. به کارگیری پوشاک و بافته‌ها در متون نظم و نثر ادب فارسی

(از آغاز قرن پنجم تا آخر قرن هشتم)

شاعران و نویسندگان اعصار مختلف از جمله قرن پنجم تا هشتم

گاه پوشاک و بافته‌ها را در متون نظم و نثر به کار برده‌اند. از جمله:

#### • برگستوان

کلاه و سپر زرد و خفتانش زرد / همان اسب و برگستوان نبرد

(18)

برگستوان زره و پوشش جنگی اسب، فیل و گاه انسان بوده است.

(19)

#### • بوقلمون

“بدین شهر [تئیس] بوقلمون بافند که در همه عالم جای دیگر

نباشد [و] آن جامه‌ای است رنگین که به هر وقتی از روز به لونی

دیگر نماید” (20).

بوقلمون به معنای “پارچه راه‌راه” است (21).

#### • پرند/پرنیان

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار / پرنیان هفت‌رنگ اندر سر

آرد کوهسار

(16)

پرنیان به نوعی پارچه ابریشمی گفته می‌شد (21).

#### • پلنگینه

سرنده از کران دید دیوی بجوش / بزیر ازدهایی پلنگینه پوش

(18)

بر پایه شاهنامه، ببر بیان از پوست یک پلنگ ساخته شده بود و به

همین دلیل پلنگینه نامیده می‌شد.

#### • پیراهن

چون گوشواری ماه نو از بوته زرین سپهر / گاورس‌های زر فلک

پیراهن آن ساخته

(22)

واژه پیراهن از پیشوند pari و ماده yāhana از ریشه yāh گرفته

شده است (23). از نام‌های دیگر آن جامه، پیراهان، پیرهند و

قمیص است (21).

#### • توی

“...عصابه توی و موزه نم‌دین داشت” (24).

توی نوعی جامه نفیس، نوعی پارچه کتانی، قبا و جامه تابستانی

نازک که از کتان باشد و نیز نام شهری است در فارس به نام توی.

(17)

#### • جامه

“الهی از هر دو جهان محبت تو گزیدم و جامه بلا بُریدم و پرده

عافیت دریدم” (25).

در اینجا شاعر دست به تصویرآفرینی زده و بلا را به جامه تشبیه کرده است: تشبیه بلیغ. شاعر می‌گوید: هر که محبت الهی را انتخاب کند، جامه بلا بر تن می‌کند و عافیت را که همچون پرده‌ای است (تشبیه) می‌درد.

و یا:

قضا کشتی آنجا که خواهد برد/ و گر ناخدا جامه بر تن درد

(26)

در اینجا کشتی می‌تواند نمادی از زندگی انسان است که در دریای پرتلاطم دنیا در حرکت باشد. ناخدا نیز می‌تواند نمادی از انسان باشد که سعی می‌کند مسیر زندگی خود را کنترل کند و به اهدافش برسد. جامه بر تن دریدن نیز نمادی از ناراحتی، عصبانیت و ناامیدی انسان در مواجهه با مشکلات و ناکامی‌هاست.

و یا:

نبود آگه که شاهان جامه راه/ دگرگونه کنند از بیم بدخواه

(27)

و یا:

پای برده برگ نسرین زیر شاخ شنبلیله/ قطره شب بر شنبلیله افتاده  
ز ابر تندبار...

آن درختان اندر او مانند حوران بهشت/ از زمرد جامه وز یاقوت  
و مرجان گوشوار...

(28)

در اینجا شاعر برای درختان جامه‌ای از زمرد ترسیم کرده است.

و یا:

“صوفی را از آن جهت صوف خوانند که: جامه صوف دارد، اندر صف اول باشد، تولی به اصحاب صغه کند، این اسم از صفا مشتق شده و هر کسی را اندر معانی این طریقت، لطایف بسیار است.”

(29) لباس پشمینه و وصله‌زده‌شده، در میان اکثریت صوفیه مورد

تأکید بوده است (29).

و یا:

نقش‌هایی کاندرین حمام‌هاست/ تا برون جامه‌ها بینی و بس

زانک با جامه درون سو راه نیست/ از برون جامه کن چون  
جامه‌هاست

جامه بیرون کن در آ ای هم‌نفس/ تن ز جان، جامه ز تن آگاه نیست  
(30)

شاعر می‌گوید: اینکه می‌گوییم، جامه تن را رها کن به خاطر این است که با جامه تن نمی‌توان به سوی حقیقت و باطن جهان رفت؛ زیرا تن از جان و لباس از تن آگاه نیست. پس آگاه نبودن تن از جان مانند آگاه نبودن جامه از تن است.

و یا:

“شنیدم که یکی از ملوک به گوش، گران بوده است. چنان اندیشید که کسانی که ترجمانی می‌کنند، سخن متظلمان با او راست نگویند. فرمود که متظلمان باید جامه سرخ پوشند و هیچ‌کس دیگر نپوشد، تا من ایشان را شناسم” (31).

جامه سرخ در اینجا اشاره دارد به اینکه یکی از شیوه‌های دادخواهی، پوشیدن جامه سرخ بوده است.

• جبه

“حسنک پیدا آمد بی‌بند، جبه‌ای داشت خبری‌رنگ، با سیاه می‌زد، خلق‌گونه” (24).

مشخص نیست که “جبه از چه زمانی معلوم شد و شکل اولیه آن چگونه بود. با این حال، جبه “قبای بسیار گشاد با آستین‌هایی به همان شکل و بلند که قسمت بالاتنه آن از شانه چپ به‌طور مورب به زیر بغل راست می‌رود و با بندی به زیر سینه بسته می‌شده است” (32, 33). در اینجا بیهقی به جبه‌ای خبری، یعنی به رنگ کبود، اشاره کرده است.

• چادر

بس قامت خوش که زیر چادر باشد/ چون بازکنی مادرِ مادر باشد  
(26)

چادر بخش مهمی از لباس زنان است، به‌ویژه در مناطق محافظه‌کارتر و در مناسبت‌های مذهبی. چادر “سرپوشی بوده که ایرانیان از دیرباز از آن استفاده می‌کردند و قبل از اسلام هم

#### • خلعت

“جبرئیل که چندین هزار سال به انتظار خلعتی عبادت کرد، خلعتش غاشیه‌داری محمد (ص) بود” (29).  
 خلعت “جامه و جز آنکه بزرگی مر کسی را پوشاند و تن‌پوش که پادشاه و یا امیری مر نوکر خود را پوشاند” (21). در سفرنامه ناصر خسرو نیز تشریف و خلعت با هم به کار رفته است (20).

#### • خیش

ماه‌رویا بسر خویش، تو آن خیش میند/ نشیدی که کند ماه تبه  
 جامه خیش  
 (37)  
 خیش نوعی جامه است که “تارهایش ستر باشد و از انواع آن کتان و قصب رومی باشد” (17).

#### • دراعه

“حسنک پیدا آمد بی‌بند؛ جبه‌ای داشت خبری‌رنگ... و دراعه و ردایی سخت پاکیزه” (24).  
 دراعه جبه‌ای است جلو باز و فقط از پشم می‌تواند باشد. کارگزاران حکومت دراعه (بالاپوش فراخ آستین‌دار و جلو باز از پشم یا پنبه) به تن می‌کردند (24). در مغرب، دراعه با تلفظ دراعه به چادر یا روپوشی بزرگ گفته می‌شد (21).

#### • دستار

“حسنک پیدا آمد بی‌بند؛ جبه‌ای داشت خبری‌رنگ... و دستاری نشابوری مالیده و موزه میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده، زیر دستار پوشیده کرده، اندک مایه پیدا بود” (24).  
 عمامه یا دستار پارچه‌ای به طول ۴ تا ۷ متر و به عرض یک متر دولاست که آن را به نرمی و با دقت دور سر می‌پیچند و معمولاً کلاه‌ی در میان آن بر سر می‌گذارند. فقیهان “اندازه عمامه را نشانه درجه وقار و احترام شخص می‌دانستند” (21). در اینجا دستاری نشابوری منسوب بودن دستار به شهر نیشابور را نشان می‌دهد.

#### • دلق

شواهدی بر این مبنا موجود است” (9). استفاده از چادر یکی از پوشش‌های رایج زنان مسلمان بوده است. “بر پایه شواهد ادبی، در ایران قبل و بعد از اسلام، چادر هم برای پوشاندن روی یا سر به کار می‌رفت و هم پوشش سرتاپا بود” (34). در اینجا نیز شاعر به چادر زنان اشاره کرده است.

#### • حریر

چه مخمل چه شاره چه خز و حریر/ چه دینار و دیبا چه مشک و عبیر  
 (18)  
 واژه حریر به معنای ابریشم و جامه ابریشمی آمده است (21) پس حریر نوعی پارچه ابریشمی نازک است.

#### • حله

چو خوبان حله پوشیدند، درآ در باغ و پس بنگر/ که ساقی هر چه درباید، تمام آورد مستان را  
 (35)  
 شاعر می‌گوید: وقتی خوبان لباس‌های زیبا (حله) پوشیدند، به باغ بیا و ببین که ساقی همه چیزهایی که باید، برای مستان آورده است.

#### • خرقه

هر که به جویبار بود جامه بر او بار بود/ چند زیان است و گران خرقه و دستار مرا  
 (35)  
 خرقه لباس جلوبسته‌ای است که صوفیان به نشانه ورود به طریقت، از دست پیر می‌پوشیده‌اند (36).

#### • خفتان

...سپهد همی راند بر پیل راست/ چو بیدار شد اسپ و خفتان  
 به شبرنگ شولک درآورد پای/ گرایید با گرز گردی ز جای  
 (18)  
 خفتان به صورت “جلوباز یا بسته بوده و معمولاً زیر زره پوشیده می‌شده است. درون آن از ابریشم پر شده و به منظور جلوگیری از نفوذ شمشیر، بخیه‌های زیادی روی آن می‌زدند” (15).

من از او جانی برم بی‌رنگ و بو/ او ز من دل‌قی ستاند رنگ‌رنگ

(35)

شاعر می‌گوید: من عاشق از مرگ، جانی بی‌رنگ و بو یعنی رها از تعینات و تعلقات می‌برم. او (مرگ یا معشوق) نیز از من دل‌قی رنگارنگ (جسم فانی و پر از تعینات دنیوی) می‌ستاند. دل‌قی به‌عنوان نوعی خرقه یا پوشش پشمین و وصله‌دار شناخته می‌شود که درویشان و صوفیان به تن می‌کردند. “در ادبیات فارسی، دل‌قی به معنای هرگونه تن‌پوش ژنده و مندرس یا خرقه آمده است. این پوشش‌ها نه تنها به‌عنوان نمادی از زهد و ساده‌زیستی، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از تعلق به یک فرقه یا مکتب عرفانی نیز به کار می‌رفتند. همچنین لباس افتخاری است که بعداً آن را تشریف نامیده‌اند.”

(21)

• دیبا

پیراهنی است گویی دیبا ز شوشتر/ کز نیل ابره استش و از عاج آستر

(38)

دیبا پارچه‌ای است که خاستگاه آن شوشتر بوده است.

• رخت

“غلامی سیصد در زر و سیم غرق همه با قبا‌های سقلاطون و دیبای رومی و جنبیتی پنجاه دیگر با رخت زر” (24). رخت به معنی لباس و جامه است.

• ردا

“حسنک پیدا آمد بی‌بند؛ جبه‌ای داشت خبری‌رنگ... و ردایی سخت پاکیزه” (24).

“ردا” جامه‌ای که روی جامه دیگر پوشند. ردا عموماً هر نوع لباس روپوش است و نباید آن را لباس خاصی به شمار آورد؛ از این رو، در کتاب فرهنگ البسه مسلمانان، هیچ عنوانی به ردا اختصاص نداده است (21).

• رقام

“چنین گوید رقام طراز نیم‌کار آدم و آینه محدود عالم - صلوات‌الله‌علیه (39). ...”

رقام منسوب است به رقم که یک رقم پارچه و لباس بوده است. در اینجا نیز رقام: رقم: نوعی دیبا و طراز نقش و نگار جامه است.

• ستبرق

صحرا گویی که خورنق شده است/ بستان هم‌رنگ ستبرق شده است

(38)

درخت استبرق درختی با ارزش است که از الیاف استبرق نخ برای تولید پارچه تولید کنند.

• سندس

سندس نوعی دیبای بسیار گران‌بها و بسیار نازک و لطیف، نوعی دیبای نازک و پارچه ابریشمی که با زر و سیم بافته باشند (17). لذا سندس کلمه‌ای یونانی است و به نوعی از دیبای لطیف و نازک و گران‌بها گفته می‌شود:

ای زهد فروشنده تو از قال و مقالی/ با مرکب و با ضیعت و با سندس و قالی

(40)

• شلوار

شلوار یک شلوار سنتی دمپاگشاد ایرانی است که راحتی و سهولت حرکت را فراهم می‌کند:

“...و چون تن خویش [ار فرمان‌بردار خویش] کردی به آموختن هنر سلامت دو جهانی اندر هنرش بیابی و سرمایه همه نیکی‌ها اندر دانش و ادب نفس و تواضع و پارسایی و راست‌گویی و پاک‌دینی و پاک‌شلواری و بی‌آزاری و بردباری و شرمگنی شناس.”

(41)

• طراز

کلمه طراز است به معنای آن “آرایش” یا “تزئین” است. فعل فارسی مرتبط با آن، هم به معنای بافتن و هم به معنای سرودن شعر است. در ادب فارسی کلمه طراز به‌عنوان نقش و نگار جامه آمده است:

و نام رضا علیه السلام بر درم و دینار و طراز جامه نبشتند" (24).

#### • طیلسان

از طیلسان در بسیاری از منابع با عنوان طرحه نیز یاد شده است. (21) طیلسان "جامه‌ای گشاد و بلند همانند عبا که در ابتدا صوفیان، قاضی‌ها، وکلا و کشیشان مسیحی بر دوش انداخته و بعدها توسط دیگر بزرگان مورد استفاده قرار گرفت. گاهی اوقات آن را بر روی سر نیز می‌کشیدند" (24).

#### • کتان

ز کتان و ابریشم و موی و قز/ قصب کرد پرمایه دیبا و خز

(13)

کتان گیاهی از تیره کتانیان که از پوست ساق آن پارچه تهیه می‌کردند. ایرانیان "مواد اولیه بافت پارچه را از هر جهت در اختیار داشتند؛ اما اگر احتیاج به لباس کتانی داشتند، از بابل یا سرزمین سند وارد می‌کردند" (33).

#### • کلاه

کلاه و سپر زرد و خفتانش زرد/ همان اسب و برگستوان نبرد

(18)

در ایران دوره اسلامی گذاشتن کلاه و بستن کمربند ویژه طبقات لشکری و سپاهی بوده است و عامه مردم از کشاورزان، پیشه‌وران، منشیان، بازرگانان، اهل قلم تا دیوانیان و وزیران هیچ‌گاه از کلاه استفاده نمی‌کردند و به جای آن همه دستار بر سر می‌بستند. از این راه اهل کلاه (لشکریان) از اهل دستار (کشوریان) جدا و شناخته می‌شدند (14).

#### • قبا

....در قبا گویند کو از عامه است/ نور باید تا بود جاسوس زهد

(30)

و یا:

"هر غلامی کمانی و سه چوبه تیر بر دست و همگان با قباهای دیبای شستری (شوشتری) بودند" (24).

در اینجا قبا ی شوشتری نسبت قبا به شوشتر را می‌رساند.

قبا "جامه پوشیدنی که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف قسمت پیش را با دکمه به هم پیوندند" (42). به هرروی، قباها انواع گوناگونی داشتند؛ گاهی تا ساق پا و جلو باز و گاه کوتاه بود؛ گاهی طرف چپ روی طرف راست قرار می‌گرفت" (32).

#### • لباس

هر دو عالم در لباس تعزیت/ اشک می‌بارند و تو در معصیت

(43)

در اینجا شاعر دست به تصویرآفرینی زده است. تعزیت به معنای سوگواری و عزاداری است و شاعر تعزیت را همچون لباسی در نظر گرفته است که شخص عزادار بر تن می‌کند: تشبیه بلیغ.

و یا:

روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم/ در لباس فقر کار اهل دولت می‌کنم

(44)

شاعر می‌گوید: دیر زمانی است که در می‌کنده به خدمتگزاری مشغول هستم و در لباس و ظاهر درویشی کاری را انجام می‌دهم که وظیفه دولتمندان نیکبخت است. در اینجا نیز شاعر دست به تصویرآفرینی زده است. شاعر فقر را همچون لباسی در نظر گرفته است: تشبیه بلیغ. شاعر می‌گوید: دیر زمانی است که در می‌کنده به خدمتگزاری مشغول هستم و در لباس و ظاهر درویشی کاری را انجام می‌دهم که وظیفه دولتمندان نیکبخت است.

و یا:

"اگر کسی لباس اولیا را آلت جمع دنیا و پوشش آفت خود سازد، اهل آن را بدان زیانی بیشتر ندارد" (29).

#### • مخمل

چه مخمل چه شاره چه خز و حریر/ چه دینار و دیبا چه مشک و عبیر

(18)

مخمل نوعی پارچه کرکی است که از ابریشم، پنبه، کتان یا پشم بافته می‌شود.

• مقنعه

“رو به تدبیر نفسانی کرده و بفرمود تا مقنعه از سر وی فروکشیدند و موی او برهنه کردند” (45) .  
و یا:

“او را بدان نوع طلا برآراست و مقنعه و قباچه و قصبچه و سربند طلا بر وی مهیا کرد و نامش دلافروز نهاد” (46) .

مقنعه پوشاکی از پارچه اعلا که درازی آن به اندازه دو گز است و از پیش رو گشاده و باز است و زنان آن را در خانه و در بیرون از خانه به روی سر می‌اندازند. البته مقنعه قطعه پارچه‌ای است که زنان و مردان هر دو بر سر می‌بستند. در هزارویک‌شب آمده است مرد جوان خوابیده بود؛ در حالی که یک مقنعه آبی‌رنگ بر سر داشت (21) .

• ملبوس

مولوی می‌سراید:

گرچه آن محسوس و این محسوس نیست / لیک آن بر چشم جان ملبوس نیست

(30)

“ملبوس” در اینجا به معنای پوشیده یا جامه‌پوشیده است و می‌تواند مجاز از مخفی و پنهان نیز باشد.

و یا:

“پیشکش‌های مرغوب از ملبوس و مرکوب و غیر آن جمله مرتب کرد و به خدمت خسرو آمد” (47) .

و یا:

“ملبوس مختصر که کهنتر بفرستد، به پوشیدن آن را گرامی کند و بزرگ گرداند” (48) .

• ملّحم

“قبای ملّحم و عصابه تیزی و موزه نم‌دین داشت” (24) .

جامه‌ای با تار ابریشم و پود غیر ابریشم است (21) .

Clothing and textiles constitute significant material and symbolic components of human

• مندیل

میر شد محتاج گرمابه سحر / بانگ زد سنقر هلا بردار سر طاس و مندیل گل از التون بگیر / تا به گرمابه رویم ای ناگزیر سنقر آمد طاس و مندیل نکو / برگرفت و رفت با او دوبه‌دو

(30)

مندیل در معنی لنگ و فوطه آمده است.

نتیجه‌گیری

نوع پوشاک و نحوه پوشش مردم هر جامعه در هماهنگی کامل با محیط‌زیست و شیوه زندگی و معیشت مردمان آن جامعه است. بحث پوشاک در قرن پنجم تا هشتم مانند سایر دوره‌ها از اهمیت بالایی برخوردار بود است. پوشاک و بافته‌های مورد استفاده در دوره‌های مختلف همچون قرن پنجم تا هشتم در شعر نثر فارسی نیز راه یافته است. به‌کارگیری پوشاک و بافته‌ها در متون نظم و نثر ادب فارسی (از آغاز قرن پنجم تا آخر قرن هشتم) نشان می‌دهد که پوشش از عوامل مهم در زندگی دوره مذکور بوده و مدنظر شاعران و نویسندگان نیز قرار گرفته است. شاعران و نویسندگان گاه تنها به واژه جامه و لباس در کلام خود بسنده کرده‌اند. البته در بیشتر موارد به اصلاحات موجود در قرن پنجم تا هشتم در رابطه با پوشاک در شعر خود همچون مندیل، مخمل و... اشاره کرده‌اند. همچنین پوشاک گه بیاتگر هویت گروه خاصی همچون فقیهان بوده است. گاه نیز رنگ لباس مورد توجه بوده چنان‌که جامه سرخ از شیوه‌های دادخواهی بوده است. گاه نیز استفاده از پوشاک به شاعران این امکان را داده تا دست به تصویرسازی‌های زیبا و بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی کنند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

civilization, since they simultaneously respond to bodily needs, environmental conditions, social organization, aesthetic preferences, and cultural systems of meaning. In Iranian history and culture, clothing possesses a particularly long and diverse tradition, and differences in garments, fabrics, colors, forms, and modes of wearing have often reflected distinctions of social status, occupation, ethnicity, geography, religion, and collective identity. The study of clothing therefore extends beyond the descriptive history of costume and enters the broader domains of cultural history, sociology, anthropology, literary studies, and the history of everyday life. Persian literary texts provide especially rich evidence in this respect because poets and prose writers repeatedly incorporated references to garments and fabrics into descriptions of courtly life, warfare, religious practice, Sufi identity, mourning, celebration, beauty, status, and metaphorical representation. Clothing, which initially functioned primarily as protection against environmental and climatic conditions, gradually acquired increasingly complex cultural, social, and symbolic functions as human societies developed (4, 5). In Iranian society, garments could function as markers of ethnic, geographical, occupational, political, religious, and socioeconomic affiliation, while transformations in clothing could also be associated with broader changes in cultural behavior and social organization (6, 7). Against this background, the present study examines the use of clothing

and textiles in Persian poetic and prose texts from the early eleventh to the late fourteenth century, a period characterized by major political transitions under dynasties such as the Seljuks, Ghurids, Khwarazmshahs, and Mongols and by the flourishing of major literary figures whose works preserved valuable evidence concerning the material and symbolic culture of their time.

The study adopts a theoretical, descriptive-analytical method and investigates examples of clothing and textile terminology appearing in selected works of Persian poetry and prose. The analytical framework distinguishes between clothing as a material object and clothing as a literary, social, and symbolic sign. From a material perspective, clothing may be defined as garments produced from substances such as animal skin, plant fibers, wool, linen, silk, and related materials in order to cover and protect the human body from natural and climatic conditions (1). Textile production, meanwhile, refers to the formation of cloth through the interlacing of two or more systems of threads, while textiles themselves consist of flexible structures created from networks of natural or artificial fibers whose type, arrangement, and structural organization determine the characteristics of the resulting fabric (2). The literary corpus considered in the study indicates that such material vocabulary did not remain confined to descriptions of practical dress but entered the semantic and imaginative structures of Persian literature. Persian literature, with a history extending

over more than a millennium, transformed many objects of everyday life into literary signs, and clothing terms frequently acquired metaphorical, moral, mystical, aesthetic, or sociopolitical implications. This interpretive potential is particularly important because literature can preserve cultural information that purely administrative or archaeological sources may not record. Literary references to garments, textiles, headwear, robes, military dress, Sufi clothing, and luxury fabrics therefore provide evidence not only about what people wore but also about how clothing was culturally perceived, socially classified, poetically imagined, and incorporated into systems of value and identity (3, 12).

The findings demonstrate that Persian poets and prose writers employed an extensive vocabulary of garments and textiles, including silk, atlas, *parniyān*, *palās*, leopard skin, shirts, robes, armor, leather, *ḥulla*, robes of honor, wool, linen, hats, *kamkhā*, *qabā*, *qaṣab*, *mandīl*, *būqalamūn*, *tūzī*, cloaks, veils, velvet, brocade, *sundus*, trousers, *ṭirāz*, *ṭaylasān*, and other forms of clothing and fabric. Some of these terms refer directly to specific materials and techniques of manufacture. Silk and silk fabrics, for example, appear frequently in Persian poetry, while historical evidence indicates that spinning, weaving, and textile production had deep roots in Iranian material culture (9). Rudaki refers repeatedly to garments, silk, hats, armor, robes, and related objects, indicating the familiarity of early Persian poetry with a broad vocabulary of

dress (8). Ferdowsi similarly employs clothing and textile terminology in descriptions of kingship, warfare, heroic identity, and bodily protection, including leopard skins, armor, linen, royal garments, and military equipment (13). Farrokhi Sistani refers to luxury fabrics such as *tūzī*, *qaṣab*, fur, silk, and other prestigious textiles, demonstrating the close relationship between poetic description and elite material culture (16). Manuchehri's poetry likewise reflects familiarity with fine fabrics, including brocade associated with Shushtar and other textiles employed as images of beauty and abundance (38). These examples show that the literary use of textile terminology can preserve information concerning production centers, trade, textile quality, social prestige, and aesthetic taste, while specialized lexicographical and historical studies further clarify the technical meanings of terms referring to fabrics, robes, and textile construction (17, 21).

The corpus further shows that clothing frequently functioned as an indicator of social role, rank, occupation, religious affiliation, and institutional identity. In historical prose, Bayhaqi provides detailed descriptions of garments such as *jubba*, *durrā'a*, *ridā'*, Nishapuri turbans, *qabā*, *tūzī* headwear, felt boots, and fabrics associated with specific regions or forms of prestige (24). Such descriptions reveal that clothing could communicate status and institutional affiliation without requiring explicit explanation. The distinction between military and civilian or

administrative groups could likewise be represented through differences in headwear and dress, as the hat became associated with military classes while the turban was more closely connected with scholars, administrators, merchants, and other civilian groups (14). Clothing also had important religious and mystical connotations. Sufi literature repeatedly refers to woolen garments, patched cloaks, *khirqā*, and *dalq* as visible signs of asceticism, poverty, spiritual discipline, or affiliation with a mystical path. Hujwiri associates the clothing of Sufis with the symbolic vocabulary of wool, purity, and the *ahl al-ṣuffa*, while also emphasizing the importance of dress within Sufi ethical identity (29). Suhrawardi's discussion of the *khirqā* similarly connects the garment with initiation into the Sufi path and the symbolic transmission of spiritual authority (36). In a different social context, Nezam al-Mulk's account of petitioners wearing red garments illustrates how color and dress could serve as institutional signs through which individuals became recognizable to rulers and could publicly communicate particular social claims (31). Clothing therefore operated as a visible social language through which rank, devotion, occupation, grievance, and communal belonging could be expressed.

The findings also indicate that Persian authors repeatedly transformed clothing from a concrete material object into a powerful instrument of imagery, analogy, symbolism, and rhetorical representation. Clothing terms

became especially productive in mystical and lyrical poetry because garments offered poets a familiar conceptual vocabulary through which to distinguish appearance from essence, body from soul, poverty from worldly prosperity, and outward form from inward truth. Rumi employs garments in metaphysical contexts in which the body itself may be conceptualized as a covering that must be transcended in the pursuit of spiritual reality; he also uses *dalq*, *khirqā*, and other garments to represent worldly identity, ascetic appearance, and the mutable external forms surrounding the soul (30, 35). Attar similarly depicts mourning through the metaphor of the "garment of condolence," transforming an abstract emotional state into an embodied visual image (43). Hafez uses the phrase "garment of poverty" to juxtapose the outward appearance of dervishhood with an elevated spiritual or existential condition, demonstrating how clothing can become a condensed metaphor for social appearance and inner value (44). Poets also employed luxurious fabrics as images of nature: Qatran represents trees as if clothed in emerald garments and adorned with jeweled ornaments, illustrating the transformation of textile vocabulary into visual and decorative imagery (28). Elsewhere, fabrics such as *parniyān*, *sundus*, brocade, silk, and atlas serve as poetic equivalents for spring landscapes, gardens, royal magnificence, beauty, and abundance (10, 40). Thus, references to clothing and textiles in Persian literature simultaneously

preserve material-cultural information and participate in the construction of complex literary images.

In conclusion, the analysis demonstrates that clothing and textiles occupied a significant position in Persian poetic and prose texts from the early eleventh to the late fourteenth century and cannot be regarded merely as incidental descriptive details. Their recurrent presence reflects the importance of dress in the social, cultural, economic, religious, and aesthetic life of the period. The literary corpus preserves references to a wide range of garments and fabrics, from ordinary coverings and military equipment to luxury textiles, ceremonial robes, Sufi clothing, headwear, veils, and regionally identified fabrics. These references reveal that clothing could indicate social rank, professional identity, religious affiliation, gendered practices, political position, geographic origin, and cultural prestige. At the same time, poets and prose writers frequently moved beyond the literal function of clothing and used garments and textiles as instruments of metaphor, symbolism, personification, simile, and visual imagery. Fabrics could describe gardens, bodies, spiritual states, sorrow, poverty, royal dignity, or the distinction between outward form and inward reality. The study therefore confirms that the examination of clothing vocabulary in Persian literature provides an interdisciplinary means of reconstructing aspects of Iranian cultural history while also clarifying the imaginative mechanisms through

which material culture entered literary expression. Reading these texts through the lens of clothing and textiles makes it possible to connect literary form with everyday life and to understand how tangible objects were transformed into social signs and poetic symbols. The persistence and diversity of such references demonstrate that dress was deeply embedded in both lived experience and literary imagination during the period under study, making clothing and textiles a valuable field for future research in Persian literary studies, cultural history, sociology of literature, and the study of Iranian material culture.

## References

1. Rahimi A, Dowlatabadi F, Ghiasi E. Fabric and Clothing in Dehkhoda Dictionary. Tehran: Jamal-e Sabz; 2013.
2. Choudhury AKR. Principles of Textile Finishing: Woodhead Publishing; 2017.
3. Zarrinkoub A. The Value of Heritage and Sufism. Tehran: Amirkabir; 1995.
4. Blukbashi A. Clothing in the Land of Iran. Tehran: Amirkabir; 2004.
5. Gilligan I. The Prehistoric Development of Clothing: Archaeological Implications of a Thermal Model. *Journal of Archaeological Method and Theory*. 2010;17(1):15-80.
6. Shariatzadeh H. Clothing as the Most Prominent Cultural Sign. *Cultural Heritage Magazine*. 1990;1(1):40-3.
7. Babaei P, Akbari F. Representation of Factors Affecting the Formation of Iranian Clothing Styles. *Farhang-e Mardom-e Iran*. 2014(38-39):9-26.
8. Rudaki J. *Divan of Rudaki*. Tehran: Toush; 1995.
9. Pourbahman F. *Clothing in Ancient Iran*. Tehran: Amirkabir; 2007.
10. Nezam Qari M. *Divan-e Albeseh*. Istanbul, Turkey; 1924.
11. Nafisi S. *History of Poetry and Prose in Iran and in the Persian Language to the End of the Tenth Century AH*. Tehran: Foroughi Bookshop; 1965.
12. Wilcox R. *History of Costume*. Tehran: Tous; 2012.

13. Ferdowsi A. *Shahnameh of Ferdowsi*. Tehran: Talayeh; 2007.
14. Zaka Y. *Persian Garments in the Achaemenid Period*. Honar va Mardom. 1963(15):6-13.
15. Yousefi G. *Notes on Culture and History*. Tehran: Sokhan; 1992.
16. Farrokhi Sistani A. *Divan of Hakim Farrokhi Sistani*. Tehran: Zavvar; 2006.
17. Kompani N. *Dictionary of Fabric and Clothing Terms in Iran: From Antiquity to the Beginning of the Pahlavi Era*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies; 2012.
18. Asadi A. *Garshasnameh*. Tehran: Donyaye Ketab; 2010.
19. Anju H. *Farhang-e Jahangiri*. Mashhad: University of Mashhad; 1972.
20. Nasir Khusraw Qubadiani A. *Safarnama*. Tehran: Amirkabir; 1988.
21. Dozy R. *Dictionary of Muslim Clothing*. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company; 2010.
22. Jorfadqani N. *Divan of Poems*. Kerman: Shahid Bahonar University of Kerman; 2010.
23. Hasandoust M. *Etymological Dictionary of the Persian Language*. Tehran: Academy of Persian Language and Literature; 2004.
24. Bayhaqi M. *Tarikh-e Bayhaqi*. Tehran: Shahr-e Ketab; 2008.
25. Ansari A. *Munajat-nameh*. Kerman: Kerman Cultural Services; 2003.
26. Saadi M. *Bustan of Saadi*. Tehran: Brokchim Printing House; 1937.
27. Nezami L. *Khosrow and Shirin*. Tehran: Eqbal; 2007.
28. Qatran A. *Divan of Qatran Tabrizi*. Tehran: Academy of Persian Language and Literature; 2023.
29. Hujwiri Ghaznavi A. *Translation of the Risala Qushayriyya*. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company; 1995.
30. Rumi J. *Masnavi-ye Manavi of Mawlana Jalal al-Din Mohammad Balkhi Rumi*. Tehran: Padideh; 1982.
31. Nezam al-Mulk Tusi H. *Siyasatnama (Siyar al-Muluk)*. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company; 1999.
32. Gheibi M. *Eight Thousand Years of the History of Clothing of Iranian Peoples*. Tehran: Hirmand; 1999.
33. Ziapour J. *Ancient Iranian Clothing from the Earliest Times to the End of the Sasanian Empire*. Tehran: Fine Arts; 1964.
34. Mirsaeidi M. *Chador*. *Encyclopaedia of the World of Islam*. Tehran: Encyclopaedia Islamica Foundation; 2014.
35. Rumi J. *Complete Divan of Shams Tabrizi*. Tehran: Rad; 1996.
36. Suhrawardi A. *Awarif al-Ma'arif*. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
37. Kasaei Marvazi M. *Divan*. Tehran: Tirgan; 2014.
38. Manuchehri A. *Divan of Manuchehri Damghani*. Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation; 2013.
39. Baqli R. *Abhar al-Ashiqin*. Tehran: Manouchehri; 2004.
40. Nasir Khusraw Qubadiani A. *Divan of Poems*. Tehran: University of Tehran; 2008.
41. Onsorolmaali K. *Qabusnameh*. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company; 1992.
42. Mashkur M. *Nameh-ye Bastan*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies; 1999.
43. Attar M. *The Conference of the Birds (Mantiq al-Tayr)*. Tehran: Sokhan; 2008.
44. Hafez S. *Divan of Hafez*. Tehran: Rah-e Bikaran; 2017.
45. Nezami A. *Chahar Maqaleh (Four Discourses)*. Tehran: Jami; 2001.
46. Khodadad Arjani F. *Samak-e Ayyar*. Tehran: Agah; 2018.
47. Varavini S. *Marzban-nameh*. Tehran: Ferdows; 2009.
48. Khaqani B. *Munsha'at-e Khaqani*. Tehran: University of Tehran; 1970.